

فلیسوف ایده‌آل را کسی می‌دانستند که علم‌زده است و به یک فرد اجتماعی جنجالی که شعار می‌دهد و انقلابی است، تبدیل شده است. اما فیلسوف به معنای یک فرد دانشگاهی اهل اندیشه، نزد آن‌ها مطرح نیست.

## روشنایی کاذب و توسعه آمرانه

هم‌زمان در آلمان جریان دیگری به راه افتاد. در آن هنگام آلمان یک کشور عقب‌افتاده سنت‌زده بود که دولت در آن تمرکز نداشت و از ایالت‌هایی کوچک و پراکنده تشکیل می‌شد. به همین دلیل در جریان روشنفکری و تجدد در اروپا، کشوری فرعی به‌شمار می‌رفت و مانند انگلستان پیشرو یا مانند فرانسه در کانون تحولات نبود. فردریک دوم امپراتور پروس در این دوره، اولین منورالفکر آلمانی شناخته می‌شود. او میزبان ولتر بود و از او دعوت کرد تا

به پروس بیاید و فکر جدید را در آن‌جا ترویج کند. در تاریخ نوشته‌اند که این دوران «استبداد منور» است. زیرا منورالفکری در این‌جا به‌زور تزیق و تحمیل می‌شود و رشد طبیعی جامعه را در نظر نمی‌گیرد. به تقلید از فردریک دوم، پتر کبیر در روسیه تزاری ظهور کرد؛ البته نه به قدرت آلمان. زیرا روسیه یک کشور اروپایی-آسیایی است. توسعه آمرانه در بخش‌هایی از آمریکای جنوبی و آسیا ریشه در همین جریان دارد. نتیجه آن نیز عمیق و دقیق نیست و تنها رنگ و بو را دگرگون می‌کند، نه بنیادها را.

خانه از پای‌بست ویران است خواجه در فکر نقش ایوان است

در ایران چهره‌ای که این روح را در دوره ناصرالدین شاه ترویج می‌کند، منورالفکری به نام میرزا ملک‌خان است و دیگران نیز به او اقتدا کرده‌اند؛ اما برخلاف کسی چون فردریک دوم، او وطن‌پرست نیست؛ بلکه یک دلال ایران‌فروش است و از شرایط موجود، سوء استفاده شخصی کرده است. او غرب‌زده است؛ به این معنا که در خدمت منافع غربی‌ها عمل می‌کند. برای همین ارزیابی ما از او منفی است؛ یعنی نوعی تظاهر به تجدد دارد که کاذب و مقلدانه است، نه ریشه‌ای.

به هر حال اگر در انگلستان انقلاب صنعتی به وقوع پیوست و در فرانسه انقلاب سیاسی-اجتماعی رخ داد، در آلمان در برابر سیاست فردریک دوم عکس‌العمل شدیدی آغاز شد و یک نهضت فرهنگی-ادبی به‌وجود آمد. البته این تحولات در اروپا هم‌سان نیستند و هریک اوصاف متفاوت و متنوعی دارند. اما به هر حال این عکس‌العملی در برابر منورالفکری آمرانه بود. چهره‌های رمانتیک آلمانی متعلق به همین دوره هستند. البته یک فیلسوف نمی‌تواند رمانتیک باشد اما فلسفه ایده‌آلیستی هگل نیز از دل همین عصر رمانتیک بیرون می‌آید. با این همه مهم‌ترین فیلسوف آن عصر که به رمانتیک‌ها نزدیک است، «شلینگ» نام دارد که در میانه دوران فیخته و دوره هگل قرار می‌گیرد. او ذوق سرشاری داشت و در حدود بیست‌سالگی در همه‌جای آلمان شناخته شده بود. از دید او هنر خود یک ارغنون است، چون در آن پای خلاقیت و ابتکار به میان می‌آید. هگل عصر منورالفکری آلمانی را «روشنایی کاذب» می‌نامد؛ یعنی چیزی روشن نشده اما گرد و غباری بپهوده برپا شده است. از دید او در آلمان عقلانیت بروز و ظهور پیدا نکرده، بلکه تنها شعارهایی سر داده شده است.

## بررسی انتقادی

در قرن هجدهم میلادی افرادی مانند دالامبر، ولتر و دیدرو و... علم را تمام‌شده تلقی می‌کردند. یعنی الگوی علم را آشکار و ضوابط شناخت علم از غیر آن را روشن می‌پنداشتند. در این دوران، فیزیک‌نیوتن کامل‌ترین علم شناخته می‌شود و همه -حتی کانت- آن را به عنوان یک اصل بنیادی می‌پذیرند. در واقع کانت به این پرسش، پاسخ می‌گوید که چرا علم نیوتنی برای ما معتبر است اما سلیقه‌های ما متفاوت است. چرا علم میان همه بشر مشترک است و در عین حال فرهنگ در همه‌جا متنوع و متکثر می‌باشد. اما امروزه نمی‌توان علم را پایان‌یافته دانست. از نگاه ما، علم نیوتن خود در دل تاریخ

است و مرحله‌ای از رشد و پیشرفت علم به‌شمار می‌رود. آیا امروزه کسی زمان و مکان و جرم مطلق نیوتنی را می‌پذیرد؟! البته ما ارزش تفکر او را درک می‌کنیم اما یافته‌های او تنها بخش و لایه‌ای از تحول علم و یکی از حلقه‌های علمی است. ویژگی علم، ناتمام بودن آن است و عدم تداوم تجسس علمی، به معنای مرگ علم خواهد بود. در بیشتر کشورهای پیشرفته غربی پژوهشگاه‌های پنهانی نیز وجود دارند که بر روی افق‌های نو در علم کار می‌کنند و به یافته‌های فراوانی می‌رسند. زیرا آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که ماهیت علم، ناتمام بودن آن است. البته علم خداندی مطلق است اما علم بشری همواره ناتمام خواهد بود.

علاوه بر این، علم هر روز شکل عوض می‌کند و روش‌های آن دگرگون می‌شوند. امروزه ما با مجموعه‌ای از علوم سر و کار داریم، نه یک علم. هر یک از علوم نیز روش‌های مناسب خاص خود

را دارد. از این رو ساده‌انگارانه است که بگوئیم روش علم را شناخته‌ایم و آن را تعمیم می‌دهیم. هر شناختی در ذات خود دلالت بر یک‌سری محدودیت‌ها می‌کند؛ زیرا انسان را با محدودیت‌های جدیدی آشنا می‌سازد و همین امر، رشد علم را در آینده زمینه‌سازی می‌کند. اکنون اگر تجسس علمی را اصل قرار دهیم، زیربنای منورالفکری زیر سؤال می‌رود و حق با هگل است که می‌گوید: «این یک روشنایی کاذب است!»

علاوه بر این، رویکردهای انتقادی به علم و عقلانیت در غرب، امروزه کالایی شدن علم و فروختن آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. برای نمونه بیشتر داروهایی که هنگام بیماری مصرف می‌کنیم، تنها از دید تجاری کاربرد دارند و روشن نیست که چه عوارض جانبی با خود می‌آورند؛ یعنی منطق «صالت فایده عملی» بر آن‌ها حاکم است. اعتیاد دادن دیگران -به‌ویژه جهان‌سومی‌ها- به مصرف کالاها و خدماتی که ارزش واقعی ندارند و مبتذل هستند، از دیگر نمونه‌های انتقادبرانگیز است. امروزه تجاری شدن علم تا اندازه‌ای گسترش یافته که از جنبه‌های فاسد اخلاق انسان نیز بهره‌برداری می‌کند تا سودی از آن سرمایه‌داران کند. این‌ها ابعاد مختلفی از تجدد و توسعه کاذب است که مانع رشد و پیشرفت است و باید آن را افشا و برمال نمود. از این رو نمی‌توان همه‌چیز تجدد و توسعه در عصر جدید را پذیرفت.

## درسی برای ما

آنچه می‌تواند برای ما که در ایران امروز زندگی می‌کنیم مهم باشد، آن است که خود را از هرگونه تفکر سطحی و کاذب دور بداریم. بدون آن که مرتجع باشیم، تنها باید توسعه سالم و عاقلانه را بپذیریم. متفکران ما نیز نباید شعار توخالی بدهند یا چنین چیزی را بپذیرند. آنچه می‌تواند عقلانیت را در ایران عصر جدید تقویت کند، تأمل بیشتر است. البته پذیرش تمام و کمال عقلانیت غربی درست نیست و ما خود باید حرفی برای گفتن داشته باشیم. برای این کار باید تحقیقات و تأملات جدی را در دل سنت خود سامان دهی کنیم. نباید ناشناخته همه‌چیز سنت را کهنه و متعلق به گذشته دانست و آن را نابود کرد.

به باور من، یک سنت اصیل و یک سنت کاذب وجود دارد؛ همچنان که یک تجدد واقعی و یک تجدد کاذب هست. اگر نتوانیم سنت اصیل خود را از سنت کاذب تفکیک کنیم، خطرناک خواهد بود. در مورد تجدد واقعی و کاذب نیز همین‌گونه است. برای این که به جایی برسیم، باید سنت اصیل خود را به تجدد واقعی پیوند دهیم. این تنها راه نجات فرهنگ ماست، بدون آن که از قافله پیشرفت دور بمانیم. البته ممکن است میان سنت اصیل و تجدد واقعی نیز تعارضاتی پیدا شود اما دامنه آن کم‌تر و مهار آن آسان‌تر خواهد بود. اگر چه این دو لزوماً و دقیقاً بر هم منطبق نیستند اما امکان هم‌زیستی آن‌ها، آینده ما را می‌سازد. بنابراین هرگونه تلاش برای سازگاری سنت اصیل و تجدد واقعی، هم سلامت زندگی کنونی و هم امکان رشد بیشتر در آینده را برای ما در برخواهد داشت.

دکارت نشان می‌دهد که ذات این عالم «امتداد» و خاصیت اول آن نیز «حرکت» است. بنابراین اگر بخواهیم به نحو عقلانی جهان را بشناسیم، باید امتداد و حرکت را بشناسیم. امتداد موضوع علم «هندسه» و حرکت موضوع علم «مکانیک» است. بنابراین ضابطه شناخت عقلانی عالم طبیعت، «هندسی-مکانیکی» است.